

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)

پارت 136

ترانه کنار من نشست و با لبخند گفت

_ ناهار که نخوردی حداقل قهوه بخور.

سری تکون دادم و گفتم

_ چیزی از گلوم پایین نمیره همش میترسم آرمین دیوونگی کنه بلایی سر
مهرداد بیاره یا اصلا نذاره طلاق بگیرم...

با خونسردی گفت

_ تو مهرداد و دست کم گرفتی وقتی میگه با من یعنی اتفاقی نمیفته دیدی
که شکایت کردی اما شوهرت نیومد سراغت از این به بعدشم بسپر به
مهرداد برات وکیل خوبی گرفته هفته ی بعد توی یک جلسه طلاق
میگیرین.

به ظاهر خوشحال شدم اما ته دلم حس بدی داشتم. تصور اینکه آرمین ازم
دست کشیده و میخواد با ستاره زندگی جدیدی رو شروع کنه داشت از
درون داغونم می کرد

مهرداد نگاهی به صورتم کرد و گفت

_ اگه منصرف شدی...

فوری گفتم

نه منصرف نشدم، این مدت آرمین خیلی اذیتم کرد محاله دوباره به اون خونه برگردم اما میام دانشگاه نمیخوام خودم و تو خونه حبس کنم.

سری تکون داد و گفت

پس ساعت کلاساتو بگو که اکثر وقتها با خودم بری و بیای.

سری تکون دادم و چیزی نگفتم.

* * * * *

به محض پا گذاشتن به دانشگاه چشمم به میلاد افتاد. دستش هنوز توی گچ بود و روی صورتش ردهایی از کبودی دیده می‌شد.

چشمش بهم افتاد و خواست به سمتم بیاد که مسیرم رو عوض کردم.

نه میلاد نه آرمین از این به بعد هیچ کدومشون و توی زندگیم نمیخوام.

امروز صبح مهرداد تمام ارث بابام رو به نامم کرد با اینکه میدونستم خلافکار بوده اما اون پول حق من بود. حق روزهایی که با بدبختی گذرونده بودم.

الان منم ثروتمند بودم و میتونستم مثل آرمین باشم اما این وسط یه چیزی کم بود همونم باعث شده بود خوشحال نباشم.

این ساعت با مهرداد داشتم و ساعت آخر با آرمین.

وارد کلاس شدم و با دیدن ترانه که آخر نشسته بود به سمتش رفتم.

کنارش نشستم که گفت

چطوری؟

کیفم و روی میز گذاشتم و گفتم

__ عالی.

خواست حرفی بزنه که کلاس یک دفعه ای ساکت شد هر دو به در کلاس خیره شدیم.

مهرداد وارد شد اما روی صورتش رد کبودی عمیقی بود. ترانه با نگرانی بلند شد و بی توجه به اینکه توی کلاسیم گفت

__ مهرداد صورتت چی شده؟

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)